



بسم الله الرحمن الرحيم

توضیح اوراق سلف

اوراق سلف: نوع دیگری از اوراق مالی که در بازار بورس و غیره مورد معامله واقع می‌شود و اصل هدف از آن، تأمین نقدینگی منتشر کننده اوراق است.

اوراق سلف از پیچیدگی خاصی برخوردار است که ضمن مطالب به آن می‌پردازیم. هر چند در مورد بیع سلف، در ضمن مباحث گذشته بحث کرده ایم، ولی اوراق سلف، بحث مستقلی می‌طلبد.

اوراق سلف انواع مختلفی دارد که نوع ساده آن به این صورت است که:

دولت یا شرکتی احتیاج به نقدینگی دارد و الان نمی‌تواند اجناس خود را بفروشد یا اصلاً کالایی برای فروش ندارد، فلذا کالاهایی که در آینده تحصیل می‌کند را الان به صورت سلف می‌فروشد و اوراقی را به نام سلف منتشر می‌کند، مثلاً شرکت ایران خودرو ماشین‌هایی که سال آینده تولید می‌کند، از الان پیش‌فروش می‌کند به این صورت که اوراقی را به نام اوراق سلف منتشر می‌کند و این اوراق در اختیار نهادهای واسط قرار می‌گیرد، خریداران اوراق سلف، به میزان ارزش اسمی که در ورقه‌ها نوشته شده است به نهاد واسط پول می‌دهند و همچنین به او وکالت می‌دهند تا از طرف آن خریداران، از شرکت ایران خودرو ماشین به صورت سلف، بخرد؛ یعنی نقداً پول‌ها را به ایران خودرو بدهد تا یک سال دیگر ماشین به آن‌ها تحویل داده شود. (نهاد واسطه از طرف شرکت ایران خودرو وکیل است، تا ماشین‌ها را به صورت سلف بفروشد). و از آنجایی که قرار نیست که در نهایت ماشین به این خریداران داده شود، شرکت ایران خودرو وکیل است که در وقت سررسید آن ماشین‌ها را به وکالت از خریداران به اشخاص دیگری بفروشد و در نهایت اصل سرمایه خریداران اوراق سلف را به همراه سود، به آن‌ها بپردازد.

پس در زمان سررسید، کالا به خریدار داده نمی‌شود بلکه آن کالا به صورت وکالتی، به دیگران فروخته می‌شود و بعد از کسر حق الوکاله ناشر یا بانی، ما بقی پول (که عبارت است از اصل سرمایه و سود) به خریداران اوراق سلف، پرداخت می‌شود.

اینکه در زمان سررسید دولت یا شرکت کالاها را به دیگران می‌فروشد و سپس اصل سرمایه به همراه سود، به خریداران پرداخت می‌شود و بخشی از پول فروش کالا نیز به عنوان حق الزحمة عائد دولت یا شرکت می‌شود؛ اینکه حق الزحمة به شرکت یا دولت می‌رسد، به دو صورت قابل تصویر است:

تصویر اول:

این حق الزحمة، به عنوان حق وکالت می‌باشد، زیرا که خریداران اوراق سلف به ناشر یا دولت، وکالت داده اند که کالا را در زمان سررسید بفروشد و حق الوکاله خود را کسر نماید.

که در این صورت همان مباحث سابق، مطرح می‌شود که آیا حق الوکاله معین است یا اینکه معین نیست بلکه درصدی است؟ که اگر حق الوکاله، معین باشد، اشکالی ندارد ولی اگر حق الوکاله، درصدی از پول حاصل از فروش باشد، وکالت با مشکل مواجه می‌شود زیرا که باید حق الوکالت مشخص باشد ولی در اینجا که مشخص نیست که سود حاصل از فروش کالا به چه میزان است و یا اصلاً سودی عائد می‌شود یا خیر؟ فلذا در اینجا حق الوکالت مجهول است و اگر گفته شود که جهالت و غرر در غیر بیع، جاری است، این عقد وکالت با مشکل مواجه می‌شود.

البته همانطور که قبلاً گفته شد، اگر هم وکالت باطل باشد، بیعی که دولت یا شرکت در زمان سررسید، انجام می‌شود، با توجه به رضایت و اذنی که از طرف مالک کالا (خریداران اوراق سلف) دارد، آن بیع صحیح است ولی در این صورت بعد از کسر هزینه، عائد مالک (خریدار اوراق سلف) می‌شود و حق الوکاله نیز به همان میزان اجرة المثل می‌شود و همین مقدار فقط به ناشر یا شرکت می‌رسد.



البته می‌توانند حق الوکاله را به صورت دیگری نیز تعیین کنند، به این صورت که تا فلان میزان قیمت کالا برای ما و بیشتر از آن هر چه بود، برای وکیل (مثلاً هر ماشین تا ۱۰۰ میلیونش برای ما، بیشتر از آن هر چه فروختید، برای خود شرکت باشد): که اگر به این صورت باشد: برخی روایات وجود دارد که این روش را برای تعیین حق الزحمة مشروع دانسته‌اند: جایز است که به دلال گفت که این کالا را به ۱۲۰ هزار تومان - مثلاً - بفروشید و هر چه بیشتر از این مقدار توانستید بفروشید، مال خودت باشد.

روایت اول:

۲ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزِ جَمِيْعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ قَالَ لِرَجُلٍ بَعِ ثَوْبِي هَذَا بِعَشْرَةِ دِرَاهِمٍ فَمَا فَضَلَ فَهُوَ لَكَ فَقَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ. وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى مِثْلَهُ ۳. ۴.

شخصی به دیگری چنین می‌گوید که: این لباس را برای من به ده درهم بفروش و هر چه بیشتر فروختی، برای خودت باشد، حضرت نیز می‌فرمایند: اشکالی ندارد.

روایت از حیث سند صحیح است و اشکالی ندارد و هم از طریق شیخ و هم از طریق مرحوم کلینی نقل شده است.

پس این روایت هم از حیث دلالت و هم از حیث سند، تمام است.

روایت دوم:

۵ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يُعْطِي الْمَتَاعَ فَيَقُولُ مَا أَزِدُّتْ عَلَى كَذَا وَ كَذَا فَهُوَ لَكَ فَقَالَ لَا بَأْسَ ۵.

این روایت نیز صحیح است و مضمون روایت عبارت است از اینکه: از حضرت سوال می‌شود در مورد شخصی که کالایی را به دیگری می‌دهد و می‌گوید، از فلان مقدار هر چه بیشتر فروختی، برای خودت باشد. حضرت نیز می‌فرمایند که: اشکالی ندارد؛ که یعنی هم معامله صحیح است و هم زیاده برای واسطه می‌شود.

روایت سوم:

۶ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ ۶ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْطِي الْمَتَاعَ فَيَقُولُ لَهُ مَا أَزِدُّتْ عَلَى كَذَا وَ كَذَا فَهُوَ لَكَ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ ۷.

که این روایت نیز عین روایت دوم است.

مجموع این روایات دال بر این مدعا است که اگر خریداران اوراق سلف از فروشنده که در مثال ما دولت است، کالایی را خریده اند و

۱. بَابُ أَنَّهُ إِذَا قَدَّمَ عَلَى الدَّلَالِ مَتَاعًا وَ جَعَلَ لَهُ مَا زَادَ جَازًا وَ لَمْ يَجْزُ لِلدَّلَالِ بَيْعُهُ مُرَابِحَةً، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۵۶

۲ (۷) - التهذيب ۷ - ۵۳ - ۲۳۱.

۳ (۱) - الكافي ۵ - ۱۹۵ - ۲.

۴. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۶.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۷.

۶ (۸) - في المصدر محمد بن حمران، في هامش المخطوط عن نسخة.

۷. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۷.



گفته اند که در سررسید این کالاها را از طرف ما به فلان قیمت بفروش و ما زاد آن قیمت، برای خود دولت باشد، اشکالی ندارد و در این فرض، حق الزحمة دولت نیز همان مازاد قیمت توافقی می شود. لکن یک روایت در این میان وجود دارد که نیاز به بررسی بیشتر دارد:

۱ محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل عن أبي الصباح الكناني و عثمان بن عيسى^۲ عن سماعة^۱ جميعاً عن أبي عبد الله ع أنه سئل عن الرجل يحمل المتاع لأهل السوق وقد قوموا عليه قيمة و يقولون بع فما ازددت فلك فقال لا بأس بذلك ولكن لا يبيعهم مراًبة.

و رواه الكليني عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن إسماعيل عن محمد بن الفضيل^۳ {تا آخر سند همانند سند مرحوم شیخ می باشد} و رواه الصدوق بإسناده عن أبي الصباح الكناني و سماعة^۴ {یعنی عثمان بن عیسی ندارد} مثله^۵.

مضمون روایت عبارت است از:

شخصی کالاهای اهل بازار را برای آن ها می برد و می فروشد، برای او قیمت تعیین کرده اند که کالاها را به فلان قیمت، بفروش؛ و هر چه بیشتر فروختی برای خودت باشد. حضرت می فرمایند: اشکالی ندارد ولی بیع مراًبه انجام ندهد.

بررسی سندی:

این روایت را مرحوم شیخ، کلینی و صدوق نقل کرده اند.

در سند مرحوم شیخ و کلینی، به محمد بن فضیل می رسیم؛ قبلاً «محمد بن فضیل» را بررسی کردیم و گفتیم که مردد است بین ازدی و ... و اینکه آیا منصرف به فرد معروف می باشد که ۱۰ دلیل برای اثبات وثاقت آن فرد معروف، اقامه گردید؛ که بحث تفصیلی آن گذشت.

در مورد سند مرحوم صدوق:

اگر گفته شود که مرحوم صدوق این روایت را از دو طریق جداگانه نقل کرده است یعنی یک بار از سماعة این روایت را نقل کرده است و یک بار از طریق ابی الصلاح این روایت را نقل کرده است، در این صورت باید هر دو طریق بررسی شود:

طریق مرحوم صدوق به سماعة:

و ما كان فيه عن سماعة بن مهران فقد روته عن أبي - رضي الله عنه - عن علي ابن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عثمان بن عيسى العامري، عن سماعة بن مهران^۶

۱ (۳) - التهذيب ۷ - ۵۴ - ۲۳۳.

۲ (۴) - في المصدر و عمر بن عيسى.

۳ (۵) - الكافي ۵ - ۱۹۵ - ۳.

۴ (۶) - الفقيه ۳ - ۲۱۵ - ۳۷۹۹.

۵ وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۵۷.

۶ من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴؛ ص ۴۲۷.



که این طریق موثقه است فلذا اگر سند روایت به این صورت باشد، مشکلی از جهت سندی نداریم. و فقط یک شبهه وجود دارد و آن اینکه «عثمان بن عیسی» که از ارکان واقفیه بوده است، آیا ثقه بوده است یا خیر؟ که در مباحث گذشته به تفصیل بحث شد و به این نتیجه رسیدیم که ایشان از واقفی بودن برگشته است و ثوبه کرده است فلذا ثقه است.

طریق مرحوم صدوق به ابی الصلاح کنانی: مرحوم صدوق در فقیه برای ایشان طریقی ذکر نکرده است فلذا نمی توان گفت که در اینجا طریق مرحوم صدوق به ابی الصلاح کنانی صحیح است فلذا از این جهت مرسل می شود.

البته ممکن است اشکال شود که در مواردی که دو نفر مبدو به سند می شوند در کتاب فقیه، مثل این روایت، طریقی که برای سماعه در مشیخه ذکر شده است، طریق برای این روایت نمی باشد بلکه تنها برای روایاتی که مبدو به سند سماعه تنها می باشد، طریق محسوب می شود. به دلیل اینکه چه بسا سماعه بن مهران، کتاب خاصی داشته است که منفرداً و به تنهایی نوشته بوده، که مرحوم صدوق، روایاتی که از این کتاب نقل کرده است، طریق برای آن ذکر کرده است و ممکن است کتابی دیگر نیز وجود داشته است که سماعه و ابوالصلاح کنانی مشترکاً نوشته بودند، که مرحوم صدوق، روایاتی که از آن کتاب مشترک، استخراج کرده است را نوشته است «رواه ابوالصلاح و سماعه»؛ پس طریق سماعه به تنهایی، به کتاب خودش می باشد و باید طریق دیگری برای «سماعه و ابوالصلاح» ذکر می شد، که با توجه به اینکه چنین طریقی ذکر نشده است، پس روایت مرسل می شود.

نمونه این مطلب در من لا یحضره الفیه وجود دارد، مثل اینکه:

در رابطه با جمیل بن درّاج، چنین آورده است:

[بیان الطریق إلى محمد بن حمران؛ و جمیل بن درّاج]

و ما کان فیہ عن محمد بن حمران؛ و جمیل بن درّاج فقد رویتہ عن أبي - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن محمد بن حمران؛ و جمیل بن درّاج^۱

و در خود فقیه نیز روایات سه دسته شده اند: برخی روایات مستقلاً از محمد بن حمران نقل شده است و برخی مستقلاً از جمیل بن درّاج نقل شده است و برخی همزمان و به صورت مشترکی از هر دو نفر نقل شده است.

پس باید توجه داشت که طریق به تک تک افراد، طریق به هر دو نفر به صورت اشتراکی محسوب نمی شود. و یا حداقل احتمال این مطلب وجود دارد، فلذا در اینجا حداقل چون چنین احتمالی می دهیم، شبهه مصداقیه این می شود که در اینجا نیز طریق به هر دو با هم، با طریق منفرداً متفاوت است یا خیر، فلذا نمی توان به این طریق اعتماد کرد.

بنابراین با توجه به این مشکل، بعید است که طریق مرحوم صدوق برای این روایت، تصحیح شود، فلذا این روایت از این جهت جای شبهه دارد و نمی توان به این روایت اعتماد کرد.

بررسی دلایلی:

بنا بر فرض تمامیت سند (مثل اینکه شخصی محمد بن فضیل را منصرف به شخص معروف بداند و او را ثقه بداند)، واضح است که این روایت با سایر روایات تنافی ندارد، زیرا که حضرت فرموده اند که چنین عملی، اشکال ندارد و تنها قید زده اند که «مراجه نکنند» یعنی واسطه نگوید که ارزش این کالا این مقدار است (همان مقدار که به او گفته اند باید بفروشی) ولی من بیشتر می فروشم. (مثلاً

^۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۴۳۰.



در فرضی که گفته اند این کالا را ۱۰۰ تومان بفروش و بیشتر برای خودت، نباید بگویی که این کالا ۱۰۰ تومان است ولی من ۱۱۰ تومان می‌فروشم). زیرا که به قیمت ۱۰۰ تومان نخریده است که بگویی قیمتش این مقدار بوده است. بلکه مستقیماً بگویی این کالا را به ۱۱۰ تومان می‌فروشم.

پس در هر صورت در بحث ما با مشکلی مواجه نمی‌شویم، زیرا واسط نمی‌گوید که مالکان این کالا چه قیمتی را پیشنهاد داده اند، بلکه مستقیماً قیمتی که می‌خواهد کالا را به آن قیمت بفروشد، اعلام می‌کند، فلذا از این جهت در بحث ما مشکلی وجود ندارد.

نتیجه بررسی عرضه اولیه اوراق سلف

پس در بازار اولیه به دو صورت می‌توانیم اوراق سلف را منتشر کنیم:

۱. اوراق سلف را منتشر می‌کند و در رسید با قرار دادن حق الوکاله معین، کالاها را از طرف خریداران می‌فروشد و سود آنها را بعد از کسر هزینه‌های انجام شده و حق الوکاله، بین صاحبان کالا تقسیم می‌کند.
۲. در همان زمان انتشار اوراق، به واسط وکالت می‌دهند که در زمان سررسید کالاها را به فلان قیمت بفروشند و هر چه بیشتر فروختند، به عنوان حق الوکاله نصیب واسط بشود.

البته تا اینجا این دو صورت بنابر این فرض بیان شد، که اوراق سلف قابل نقل و انتقال نباشد ولی اگر گفته شود که اوراق سلف قبل از سررسید قابل نقل و انتقال است:

اگر اوراق سلفی منتشر شود (چه بی نام و چه با نام) که قابل نقل و انتقال باشد به این معنا که خریدار اوراق سلف، حق دارد این اوراق را به خود شرکت یا دولت برگرداند و بفروشد و یا به اشخاص حقیقی و یا حقوقی دیگر بفروشد. لذا به واسطه شرط یا غیر شرط، می‌گویند که در زمان سررسید به خود شرکت یا دولت، اوراق را بفروشد یا اینکه شخص حق دارد به دیگران بفروشد و یا اینکه به صورت مطلق حق دارد که قبل از سررسید یا در زمان سررسید، اوراق را به خود شرکت یا به دیگران بفروشد.

در فرضی که قرار می‌گذارند که حق دارد فقط به خود شرکت یا دولت منتشر کننده، بفروشد: اگر بدون شرط، چنین قراری قرارداد داده باشند: مشکلی ندارد. زیرا که روایات متعددی دارد که اشکالی ندارد و در مباحث راه کارهای تأمین نقدینگی در راه کار پنجم، به طور مفصل روایات مربوط به معامله باز خرید آورده شده اند.

اگر با شرط، چنین قراری گذاشته اند: مثلاً در زمان فروش اوراق، می‌گویند که این اوراق را به شما می‌فروشم به شرط اینکه در زمان سررسید یا قبل از سررسید، حق دارید این اوراق را به خودم بفروشید:

همان شبهه‌ای که در بیع العینه مطرح شد، در این جا نیز مطرح می‌شود: اگر فروشنده اوراق سلف، ملزم باشد که از خریدار بخرد، گفته شد که طبق مفهوم روایات «إن شاء أخذ و إن شاء ترک»، اگر شخص مختار و آزاد نباشد، معامله جایز نیست یعنی اگر طرف مقابل ملزم باشد که در زمان سررسید یا قبل از سررسید، اگر طرف دیگر فروخت، او هم حتماً باید خریداری کند، با توجه به روایاتی که گفته شد، اشکال پیدا می‌کند.

البته این الزام، با الزامی که قبلاً گفته شد که اشکالی ندارد، متفاوت است زیرا که آن الزامی که اشکال نداشت در مواردی بود که خرید و فروش باز خرید در آن نبود، زیرا که در مبحث قرارداد آتی و قرارداد اختیار معامله گفته شد که روایات اختصاص به باب عینه دارد و لذا مختص به جایی است که باز خرید دارد - در حالی که در قرارداد آتی، باز خرید وجود نداشت - ولی در بحث فعلی، باز خرید



وجود دارد فلذا مشمول روایات مانعه می‌شوند.

پس از این جهت که خریدار بتواند فروشنده را ملزم کند که در سررسید یا قبل از سررسید، آن کالایی را که از او خریده بوده است، باید باز خرید کند، این معامله دچار مشکل می‌شود.

در فرضی که با قرار داد اختیار فروش، طرف مقابل را ملزم کند:

همان اشکال قبلی، در اینجا نیز می‌آید؛ یکی از مسائلی که در اوراق سلف مطرح است، این است که یک کف، برای اوراق قرار می‌دهند تا خریداران، ضرر نکنند. یعنی در هنگام خرید اوراق سلف، حق فروش نیز از فروشنده می‌خرد البته با قیمت مشخص. مثل اینکه به قیمت ۸۰ دلار، اوراق سلف نفت را خریداری می‌کند لکن در ضمن آن، حق فروش نیز از فروشنده به قیمت ۲ دلار می‌خرد که به این معنا است که در زمان سررسید، اگر مایل بود، بتواند به فروشنده اولیه اوراق سلف، همان اوراق را به قیمت ۸۲ دلار، بفروشد. که این مقدار کف سود است که دیگر با این سود، خریدار اوراق سلف ضرر نمی‌کند.

که در اینجا در واقع دو معامله انجام داده است: یکی معامله اوراق سلف و دیگری معامله حق فروش، که فی نفسه هیچ کدام اشکال ندارند اما از آنجایی که متعلق حق فروش، همین کالای است که به صورت سلف خریده است و نتیجه اش باز خرید الزامی است فلذا مشمول روایات مانعه «إن شاء أخذ و إن شاء ترک» می‌شود و صحت آن با مشکل مواجه می‌شود.

بنابراین در فرضی که خود فروشنده اوراق سلف، بخواهد این اوراق را باز خرید کند چه با شرط و چه با قرارداد اختیار فروش، و یا حتی اگر به صورت برعکس و مثلاً با قرارداد اختیار خرید، خریدار را ملزم به فروش کنند، در هر صورت این معامله دچار اشکال می‌شود زیرا که با روایاتی که صحت معامله را مشروط می‌کردند به «إن شاء أخذ و إن شاء ترک» مخالف هستند. و گفته شد که خصوصیتی در بیع عینه رایج در آن زمان نیست و در اینجا که برعکس بیع عینه رخ داده است، نیز مشمول روایات است یعنی سلم می‌فروشد و در آینده نقدی می‌خرد.

بازار ثانویه اوراق سلف

در فرضی که می‌خواهند این اوراق به شخصی غیر از فروشنده اولیه اوراق سلف، بفروشند که از این فرض تعبیر به «بازار ثانویه اوراق سلف» می‌شود: یعنی نقل و انتقال اوراق قبل از سررسید به شخص ثالث.

به این صورت که گفته شود آقایی که اوراق سلف را خریده است و یک سال دیگر سررسید آن است، آن کالایی را که به صورت سلم خریده است را، قبل از سررسید به قیمتی که می‌خواهد می‌فروشد. که خود این معامله چندین صورت دارد:

صورت اول:

اگر این معامله به صورت ساده باشد یعنی شخصی که کالایی را به صورت سلم خریده است، همان کالا را قبل از سررسید می‌فروشد یعنی شخصی که از دولت اوراق سلم نفت را به قیمت ۸۰ دلار خریده است، یعنی در واقع چندین بشکه نفت از دولت خریده است، حال اگر همان بشکه‌های نفت را به شخص دیگری به صورت سلم بفروشد و سررسید آن را همان زمان سررسیدی که با دولت داشت، قرار بدهد با این تفاوت که از دولت به قیمت ۸۰ دلار خریده بود ولی الان ۸۲ دلار به شخص ثالث می‌فروشد، و بعد از اینکه کالا را به شخص ثالث فروخت، او - خریدار اولیه - کنار می‌رود زیرا که کالایی که از دولت خریده بود را به شخص ثالثی فروخته است و دیگر طلبی از دولت ندارد، بلکه شخص ثالث، همان بشکه‌های نفت را از دولت طلبکار است.

البته در ضمن خرید اولیه، این حق برای خریدار گذاشته شده بود که وقتی که به شخص ثالثی کالا را می‌فروشد، آن شخص ثالث حق دارد که دولت را وکیل در فروش آن کالا در زمان سررسید قرار بدهد و همان طور که خریدار اول، به فروشنده وکالت داده بود، خریدار



دوم نیز به فروشنده وکالت می‌دهد که در زمان سررسید، کالاها را بفروشد و اصل سرمایه به همراه سود آن را به خریدار دوم که مالک فعلی آن کالا بوده است، تحویل بدهد.

اشکال:

لکن اشکالی که در اینجا قابلیت طرح دارد، عبارت است از اینکه:

شخصی که کالایی را به صورت سلم خریداری می‌کند، آیا قبل از سررسید و تحویل گرفتن، حق دارد آن کالا را به شخص دیگری بفروشد یا خیر؟

حال برای اینکه این شبهه به صورت کامل منقح شود، دو فتوا نقل می‌کنیم:

فتوای مرحوم امام خمینی (ره) در وسیلة النجاة

إذا اشترى شيئاً سلفاً لم يجز بيعه قبل حلول الأجل لا على البائع ولا على غيره سواء باعه بجنس الثمن الأول أو بغيره و سواء كان مساوياً له أو أكثر أو أقلّ و يجوز بعد حلوله سواء قبضه أو لم يقبضه على البائع و على غيره بجنس الثمن و مخالفه بالمساوی له أو بالأقلّ أو الأكثر ما لم يستلزم الربا^۱.

بنابراین می‌فرمایند که قبل از حلول اجل، بیع کالایی که به صورت سلم خریداری شده است، جایز نیست حتی نمی‌تواند به خود فروشنده، بفروشد (البته بحث قبلی در مورد فروش به خود فروشنده در زمان سررسید بود، که گفته شد اشکالی ندارد ولی در حال حاضر در مورد قبل از حلول اجل را بحث می‌کنیم).

اما بعد از حلول اجل ولو قبل از قبض کالا، بیع آن کالا اشکالی ندارد و هم می‌تواند به بایع و غیر بایع بفروشد.

پس در ما نحن فیه که قبل از قبض است، اشکالی ندارد که بعد از رسیدن زمان سررسید، آنچه که به صورت سلف خریده شده است را بفروشد حال چه به این صورت که فروشنده اولی به وکالت از خریدار به شخص ثالث بفروشد و چه به خود فروشنده اول، فروخته شود.

لکن محل بحث ما قبل از سررسید و در بازار ثانویه می‌باشد، یعنی خریدار قبل از اجل، کالا را با بیع سلف دیگری به شخص ثالث منتقل کند، که امام خمینی در اینجا می‌فرمایند: این بیع دوم که قبل از زمان سررسید رخ می‌دهد (چه به صورت سلف و چه غیره سلف) جایز نیست و در بطلان این بیع فرقی ندارد که به مساوی بفروشد و یا به قیمت بیشتر یا کمتر بفروشد.

فتوای دوم، مربوط به مرحوم آیت الله خوئی می‌باشد:

إذا اشترى شيئاً سلفاً جاز بيعه من بابه قبل حلول الأجل و بعده بجنس آخر أو بجنس الثمن بشرط عدم الزيادة و لا يجوز بيعه من غيره قبل حلول الأجل و يجوز بعده سواء باعه بجنس آخر أو بجنس الثمن مع الزيادة أو النقيصة أو التساوی هذا فی غیر المکیل و الموزون و أما فیهما فلا يجوز بيعهما قبل القبض مرابحة مطلقاً^۲.

هر چند آقای خوئی در مورد بیع قبل از حلول اجل به خود بایع، قائل به جواز شده اند و از این جهت با فتوای امام خمینی، اختلاف دارند لکن این قسمت محل بحث ما نبود بلکه بحث ما در مورد بیع قبل از حلول اجل به شخص ثالث است که مرحوم خوئی نیز همانند امام خمینی، این بیع را باطل می‌دانند. سپس در مورد فروش بعد از حلول اجل می‌فرمایند که در مورد غیرمکیل و موزون، جایز است چه به همان جنس با زیاده یا نقصان و یا تساوی و چه به جنس دیگری بفروشد ولی در مورد مکیل و موزون، قبل از حلول

^۱. وسیلة النجاة (مع حواشی الإمام الخميني): ۳۷۰.

^۲. منهاج الصالحين (خوئی): ۲: ۶۱.



اجل، مطلقاً (چه به خود بایع و چه به شخص ثالث) بیع مرابحه‌ای آن جایز نیست. پس بنابر این دو فتوا: بیع کالایی که به صورت سلم خریده شده است، قبل از حلول اجل جایز نیست. و چه بسا در کلمات برخی از فقها مثل صاحب جواهر و... بر این مسأله ادعای اجماع نیز کرده باشد. لکن همان طور که در مباحث قبلی به صورت متعدد و منفصل گفته شد، صحت ادعای اجماع در این موارد محل بحث و شبهه است، زیرا نمی توان ادعا کرد که فتوای همه فقها در دسترس این افراد بوده است و در نتیجه این عده ادعای اجماع کرده اند. بنابراین تا اینجا می توان گفت که در مسأله دو قول داریم:

۱. قبل از حلول اجل، بیع آن جایز نیست مطلقاً چه مرابحه و چه غیر مرابحه.
 ۲. قبل از حلول اجل، بیع آن جایز است.
- حال باید ادله طرفین را بررسی کنیم تا مشخص شود که بازار ثانویه اوراق سلف مشروعیت دارد و یا اینکه باید راه کارهای دیگری ارائه بدهیم.